

بازبینی کفر در مانعیت ارث

دکتر محمدحسین خوانین زاده *khavaninzadeh@atu.ac.ir*
استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علامه طباطبائی
تاریخ دریافت مقاله: ۸۶/۱۱/۳ تاریخ پذیرش نهایی: ۸۷/۳/۱

چکیده

یکی از مسایل بحث انگیز در مبحث ارث، مسأله میراث انسان مسلمان از متوفای کافر و بالعکس است. آیا بین کافر و مسلمان -ولو ارتباط نسبی یا سببی داشته باشند- ارتباط ارث بری برقرار است یا خیر؟ مذاهب اسلامی برای این پرسش چه جوابی دارند؟ نظریات و ادله آنها در این مسأله چیست؟ این مقاله در صدد مطرح نمودن نظرهای فقهای مسلمان و بیان ادله آنها و در نهایت، نقد بعضی از آن نظریات است.

واژه های کلیدی: کفر، مانعیت، ارث، امامیه، حنفیه، مالکیه، شافعیه و حنبلیه.

مقدمه:

مذاهب اسلامی با آنکه در بسیاری از اصول و احکام و قوانین با یکدیگر وحدت نظر دارند، در برخی از مسایل جزئی دیدگاه یکسانی ندارند. مسأله "مانعیت کفر از میراث" از مسائل اختلافی در میان آنان است. مذاهب اسلامی فی الجمله اذعان دارند اگر مسلمانی بمیرد و ورثه ای کافر و مسلمان داشته باشد، ورثه کافر از وی ارث نخواهند برد، زیرا کفر مانع میراث است. آنان در عکس این مسأله که اگر کافری بمیرد و وارث کافر و مسلمانی داشته باشد، دیدگاه مشترکی ندارند. برخی معتقدند که مسلمان از کافر ارث می برد و پاره ای از آنها این اعتقاد را ندارند.

قبل از طرح آرای فقهای مسلمان در این مسأله در ابتدا ضروری است تعریفی از کفر ارائه و پس از تبیین اقسام کافر، محل بحث خود را معلوم نماییم.

گفتار اول - معناساختی کفر در لغت

کفر واژه‌ای عربی است. با مراجعه به فرهنگ‌های لغات عربی روشن می‌شود که کفر به معنای بی‌ایمانی، انکار نمودن، ناسپاسی و پوشاندن و مخفی ساختن است (جوهری/۱۴۰۷/ماده کفر؛ فراهیدی/۱۴۰۹/ماده کفر؛ عسکری/۱۴۱۲/ص ۴۵۲؛ ابن منظور/۱۴۰۵/ماده کفر). به شب، دریا، سرزمین پهناور، رودخانه بزرگ، ابرتاریک، کشاورز و زره، کافر گفته می‌شود، زیرا هر یک به شکلی چیزی را می‌پوشانند و مخفی می‌نمایند (فیروز آبادی/بی تا /ماده کفر) و علت نامگذاری کفار، آن است که گناه، اشتباه و قسم را پوشانیده و آن را محو می‌کند (فراهیدی/۱۴۰۹/ماده کفر). با توجه به نظریات لغت‌شناسان، معلوم می‌گردد که کافر کسی است که حقیقتی را می‌داند ولی نمی‌خواهد بدان معتقد و پایبند باشد، از این رو، سعی در انکار نمودن و مخفی ساختن آن دارد.

گفتار دوم - معناساختی کفر در اصطلاح دانشمندان

معجم نویسان فقه، کفر را در مصطلح فقهی تعریف نموده‌اند. دکتر فتح‌الله می‌نویسد: کافر کسی است که منکر خدا و یا مشکوک به وجود وی و یا وحدانیت خداوند و یا منکر و مشکوک به نبوت پیامبر اسلام (ص) و یا معاد و یا منکر ضرورتی از ضروریات دین، مانند واجب بودن نماز و حرام بودن خمر باشد (فتح‌الله/۱۴۱۵: ۳۴۳).

«قلعجی» گفته است: کفر، تکذیب نمودن پیامبر (ص) در آن امری است که ضرورتاً جزء دین اسلام است (قلعجی / ۱۴۰۸: ۳۸۳) و «سعدی» در این مورد می نویسد: کافر فردی است که به وحدانیت خدا یا نبوت پیامبر (ص) یا شریعت و یا هر سه آنها ایمان نداشته باشد. [نیز] کافر، کسی است که ضرورت شرعی دین اسلام را که معلوم است، انکار نماید (سعدی/ ۱۴۰۸: ۳۲۱).

بیشتر فقیهان متقدم، معنای اصطلاحی کفر را تلقی به قبول نموده، به سراغ آثار و احکام آن رفته اند. عده ای از فقها نیز این گونه به تعریف کفر پرداخته اند: کفر، آن چیزی است که معتقد به آن را، از اسم و رسم مسلمانی اخراج نماید (محقق حلی/ ۱۴۰۹/ ج ۴: ۸۱۵؛ علامه حلی/ ۱۴۱۳/ ج ۳: ۳۴۳؛ محقق نراقی/ ۱۴۱۳/ ج ۱۹: ۱۸).

«فاضل مقداد»، «قاضی ایجی» و «ابن میثم» می گویند: کفر عبارت است از تصدیق نکردن پیامبر (ص) در برخی از اموری که معلوم شده از جانب رسول خدا (ص) به ما رسیده است (بحرانی/ ۱۴۰۶: ۱۷۱؛ رضوانی/ ۱۳۸۴/ ج ۱: ۱۴۸).

«سید یزدی» می گوید: کافر، کسی است که منکر الوهیت و یا وحدانیت خداوند و یا منکر رسالت پیامبر اسلام (ص) و یا منکر یک امر ضروری از ضروریات دین اسلام - با التفات به این که آن امر، ضروری دین است - باشد؛ به نحوی که انکار آن به انکار رسالت پیامبر (ص)، منجر شود (طباطبایی یزدی/ ۱۴۰۹/ ج ۱: ۶۷). «خوئی» می فرماید: منظور از کافر تمامی افرادی هستند که به اسلام آنان حکم نشده و منکر یکی از این امور باشند: الوهیت خدا، رسالت پیامبر اکرم (ص) و جهان آخرت (خرسان/ ۱۴۲۴: ۱۶۵).

«سبحانی» که در این رابطه پژوهش مفصلی انجام داده، می گوید: کفر، ایمان نداشتن به چیزی است که این شأن را دارد که انسان به آن، ایمان داشته باشد؛ خواه ایمان تفصیلی و یا ایمان اجمالی. ایمان تفصیلی مانند ایمان به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر اسلام (ص) و روز قیامت. ایمان اجمالی مانند ایمان به ضروریات دین اسلام پس از پذیرش رسالت پیامبر (ص). پس اگر فردی به واجب بودن نماز یا زکات کافر گردد، به چیزی که شأنیت ایمان را داشته، کافر شده است. در نتیجه، ایمان به رسالت حضرت رسول (ص) ایمان به نماز و زکات است و انکار آن دو، انکار رسالت آن حضرت است، بلکه باید گفت که ایمان اجمالی به هر چه پیامبر (ص) از طرف خدا آورده، لازم است؛ خواه آن چیز، امر ضروری باشد یا غیر ضروری. این

مطلب، لازمه ایمان به رسالت رسول الله (ص) است. با توجه به این مطالب روشن می‌شود که اسباب کفر، سه چیز است:

۱. انکار چیزی که ایمان تفصیلی به آن لازم است، مانند توحید و نبوت و معاد؛
۲. انکار چیزی که منکر می‌داند جزء دین اسلام است؛ آن چیز، ضروری باشد یا نباشد، اصل عقیدتی باشد یا حکم شرعی. زیرا انکار آن مساوی با انکار رسالت پیامبر (ص) است.

۳. انکار امری که از ضروریات دین اسلام است. اگر کسی التفات تفصیلی داشته باشد که چیزی ضروری دین بوده و آن را منکر شود، آن شخص کافر شده، زیرا لازمه انکارش، انکار رسالت پیامبر (ص) است. بله، اگر با قرائن روشن شود که وی در صدد انکار رسالت نبوده و آن امر را به جهت ضعف فکری و جهل خود، انکار کرده؛ آن شخص کافر و مرتد نخواهد شد (سبحانی/۱۴۰۹: ۴۹-۵۳).

با بررسی نظریات معجم‌نویسان و فقیهان روشن گردید که کفر در مصطلح آنان، انکار خداوند یا وحدانیت وی، انکار رسالت حضرت محمد (ص)، انکار معاد و رستاخیز و یا انکار امری ضروری از ضروریات مسلم و معلوم دین اسلام است.

نکته مهم

کفری که در مسأله مانعیت میراث مطرح است، کفر در برابر اسلام است، نه کفر در مقابل طاعت و یا کفر در قبال ایمان، زیرا در روایت امام صادق (ع) آمده است: لا یتوارث اهل ملتین نحن نرثهم ولا یرثونا. ان الله عزوجل لم یزدنا بالاسلام الا عزا: اهل دو دین متفاوت از یکدیگر ارث نمی‌برند. ما از آنان ارث می‌بریم، ولی آنها از ما ارث نمی‌برند. خداوند عزوجل با اسلام، جز عزت ما را زیاد نکرده است. حضرت صادق (ع) در این روایت از اسلام به عنوان ملت و دین مخالف، یاد کرده‌اند. پس معلوم می‌گردد که منظور از کفر، کفر در برابر اسلام است، نه چیز دیگر.

گفتار سوّم: اقسام کافر

کافر به اعتبارهای مختلف، تقسیم‌های متفاوتی پیدا می‌کند. به اعتبار مستقل بودن در کفر و یا وابسته بودن به دیگری، کافر بر دو قسم است: ۱. کافر مستقل و حقیقی؛ ۲. کافر حکمی و تبعی.

کافر مستقل و حقیقی، فردی است که پس از رسیدن به بلوغ کافر بوده و اسلام را انتخاب نکرده باشد. این کافر به دو قسم دیگر تقسیم می‌گردد: الف: کافر اصلی؛ ب: کافر مرتد. کافر اصلی، فردی است که والدین وی در حال انعقاد نطفه‌اش کافر بوده اند و او نیز پس از بلوغ به حال کفر باقی مانده، مسلمان نشود. کافر مرتد کسی است که قبلاً مسلمان بوده، سپس از اسلام برگشته باشد. اما کافر حکمی و تبعی، فرد صغیری است که والدینش در زمان انعقاد نطفه‌اش کافر باشند (فتح الله/۱۴۱۵: ۳۴۳؛ امامی/۱۳۶۶/ج ۳: ۲۰۹). مراد ما از کافر در این مسأله، اعم از کافر مستقل و حقیقی و یا حکمی و تبعی است.

گفتار چهارم: مانعیت کفر از میراث در مذهب امامیه

در مجموعه قوانین مدنی جمهوری اسلامی ایران که برگرفته از آرای مشهور فقهای امامیه است، طی مواد قانونی ۸۸۵ - ۸۷۵ به چهار مانع از موانع ارث اشاره شده که یکی از آنها، کفر است.

در ماده ۸۸۱ مکرر قانون مدنی آمده است: «کافر از مسلمان ارث نمی‌برد و اگر در بین ورثه متوفای کافری، مسلم باشد، وراثت کافر ارث نمی‌برند؛ گرچه از لحاظ طبقه و درجه، متقدم بر مسلم باشند.»

در ذیل نظریات برخی از فقهای امامیه را می‌آوریم:

علی بن بابویه و صدوق می‌گویند: بدان که اهل دو ملت (مسلمان و کافر) از یکدیگر ارث نمی‌برند. ما از کفار ارث برده، ولی آنان از ما ارث نمی‌برند. اگر فرد مسلمان و یا ذمی، فرزندی که مسلمان یا ذمی است، داشته باشد؛ میراث فرد مسلمان یا ذمی برای فرزند مسلمانش خواهد بود... (قمی/۱۴۰۶: ۲۹۰؛ شیخ صدوق/۱۴۱۵: ۵۰۲).

سید مرتضی می‌فرماید: یکی از متفردات امامیه آن است که مسلمان از کافر ارث می‌برد ولو کافر از مسلمان ارث نبرد (علم الهدی/۱۴۱۵: ۵۸۷).

حلبی هم گفته است: کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، ولو جهات کفرش (بت پرست یا یهودی یا مسیحی...) باشد) مختلف و نسبتش به میت نزدیک باشد، ولی مسلمان از کافر ارث می‌برد گرچه نسبتش به میت دور باشد (حلبی/۱۴۰۳: ۳۷۴).

سلار می‌گوید: کفر بر سه قسم است: کفر وارث، کفر مورث و کفر هر دو. نزد ما مانع ارث، کفر وارث است: اگر مؤمنی بمیرد و وارث کافری داشته باشد، کافر از وی ارث نمی‌برد و اگر وارث مسلمانی داشته باشد، مسلمان از وی ارث خواهد برد، ولو درجه وارث کافر از وارث مسلمان به میت، بالاتر و نزدیکتر باشد (سلار/۱۴۱۴: ۲۲۰).

شیخ الطائفه می‌فرماید: کافر بدون هیچ خلافتی، از مسلمان ارث نمی‌برد ...

ولی مسلمان از کافر ارث می‌برد، خواه به میت نزدیک باشد یا دور. از صحابه به این مطلب بنا بر روایات ما، علی (ع) و بنا بر قول مخالفین (اهل تسنن)، معاذ بن جبل، معاویه بن ابی سفیان، مسروق، سعید، عبدالله بن معقل، محمد بن حنفیه، محمد بن علی الباقر (ع) و اسحاق بن راهویه قائل بوده‌اند (طوسی/الخلافت/۱۴۱۷/ج ۴: ۲۳).

ایشان در نوشته دیگری می‌گوید: کافر بدون هیچ اختلافی از مسلمان ارث نمی‌برد و نزد ما، مسلمان از کافر ارث می‌برد، چه آن کافر، حربی باشد یا ذمی، اصلی باشد یا مرتد (طوسی/المیسوط فی فقه الامامیه/۱۳۸۷/ج ۴: ۷۹).

ابن برآج نیز همین عقیده را داشته است (قاضی/۱۴۰۶/ج ۲: ۱۵۶) و ابن حمزه پس از اذعان به این مطلب بیان کرده که کافر با تمامی اختلافهایش در حکم یک ملت و شریعت (واحد) است (ابن حمزه/۱۴۰۸: ۳۹۴). فقهای حله نیز گفته‌اند کافر ذمی یا حربی یا مرتد از مسلمان ارث نبرده، ولی مسلمان از آنان ارث خواهد برد و وراثت کافر را از میراث، محجوب می‌نماید (ابن ادریس/۱۴۱۰/ج ۳: ۲۶۷؛ محقق حلی/۱۴۰۹/ج ۴: ۸۱۵؛ حلی/۱۴۰۵: ۵۰۲؛ علامه حلی/۱۴۱۳/ج ۳: ۳۴۴؛ ابن فهد/۱۴۱۲/ج ۴: ۳۲۷). شهید اول نیز به همین مطلب معترف است (مکی/الدروس الشرعیه/۱۴۱۴/ج ۲: ۳۴۴ و اللمعه الدمشقیه/۱۴۱۲: ۲۲۲) و شهید ثانی می‌گوید که کافر، حربی باشد یا ذمی یا خارجی^۱ یا ناصبی^۲ و یا غالی^۳، از مسلمان ارث نمی‌برد، گرچه آن مسلمان، مؤمن (شیعه) نباشد، ولی مسلمان از کافر، ارث می‌برد (عاملی/۱۴۱۰/ج ۸: ۲۶). محققان سبزواری، اردبیلی، نراقی و صاحب ریاض، صاحب جواهر، امام خمینی (ره) و خوئی، همگی در نوشته‌های خود به این مطلب، اقرار دارند (سبزواری/بی تا: ۲۸۹؛ محقق اردبیلی/۱۴۱۴/ج ۱۱: ۴۷۱؛ محقق نراقی/۱۴۱۳/ج ۱۹: ۸).

۱. خارجی کسی است که علیه امام عادل زمان خود خروج نموده، مستوجب قتل باشد، مانند نهرانیان.
۲. ناصبی کسی است که دشمنی با ائمه (ع) را، نصب‌العین خود قرار داده، به صورت علنی آنان را، سب و نفرین نماید.
۳. غالی کسی است که در شأن ائمه (ع) غلو کرده، برای آنان، ربوبیت قائل باشد.

طباطبایی/۱۴۰۴/ج ۲: ۳۳۵؛ نجفی/۱۳۶۲/ج ۳۹: ۱۵؛ خمینی/بی تا/ج ۲: ۳۶۴؛ خویی/۱۴۱۰/ج ۲: ۳۵۲.

با طرح نظریات فقهای بزرگ امامیه روشن می‌شود که آنان همگی این اعتقاد را دارند که کفر وارث، مانع ارث بردن اوست. از این رو، کافر هرگز از مسلمان ارث نمی‌برد، ولی مسلمان از کافر ارث می‌برد.

ادله امامیه

چنانکه دانسته شد، نظریه امامیه از دو قسمت تشکیل شده است: بخش اول آن ممنوعیت ارث کافر از میراث مسلمان و بخش دوم، مشروعیت ارث بردن مسلمان از متوفای کافر است. پس ضروری است ادله امامیه در هر دو زمینه، مطرح گردد.

۱- ادله امامیه در ممنوعیت وارث کافر از میراث مسلمان

در این بخش فقهای امامیه در تأیید نظریه خود به دو دلیل، استناد کرده‌اند:

دلیل اول: ظواهر آیات ارث (پس از تقييد):

کیفیت استدلال آنان، بدین قرار است:

اطلاق و عموم ظواهر آیات ارث، مقتضی آن هستند که ورثه کافر، مانند ورثه مسلمان، از متوفای مسلمان، ارث می‌برند. این آیات در این مطلب حجیت دارند، مگر آنکه دلیل قطعی برخی از افراد عام را از دلیل عام، اخراج نماید. دلیل اجماع، یکی از آن دلایل است. وقتی تمامی امت اسلامی اجماع داشته باشند که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، با این اجماع؛ ورثه کافر از عموم و اطلاق آیات ارث خارج شده، باقیمانده افراد عام (ورثه مسلمان) در تحت دلیل عام، باقی می‌مانند (علم الهدی/۱۴۱۵: ۵۸۸؛ طوسی/الخلافا/۱۴۱۷/ج ۴: ۲۴ و غیره).

برای مثال، خداوند می‌فرماید: لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا (نساء/۷): «برای مردان و زنان از آنچه والدین یا نزدیکان آنها باقی می‌گذارند، کم یا زیاد، نصیبی است؛ نصیبی واجب و تعیین شده». در این آیه پروردگار متعال فرمود که مردان و زنان از ما ترک والدین و نزدیکانشان، سهم معینی دارند. لفظ مردان و زنان در آیه عام است و به عمومیت خود شامل مردان و زنان مؤمن و یا کافر می‌گردد.

مثال دیگر: يُوصِيكُمْ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ ... (نساء/۱۱): خداوند به شما در مورد فرزندانان وصیت می‌کند که برای پسر، بهره دو دختر است. در این آیه شریفه نیز خداوند می‌خواهد تکلیف فرزندان را نسبت به سهم آنها از میراث، روشن نماید. بر این اساس، فرموده است که سهم فرزند پسر، دو برابر سهم یک دختر است. این آیه، اطلاق دارد. خداوند نفرمود فرزند پسر اگر مسلمان باشد، دو برابر سهم یک دختر را دارد. از عدم تقیید و اطلاق آیه به دست می‌آید که فرزند پسر؛ مسلمان باشد یا کافر، سهمیه‌اش دو برابر سهمیه یک دختر است. با دلیل اجماع، ظواهر آیات ارث از اطلاق و عمومیت خود افتاده، به این مقید می‌گردند که ورثه - پسر یا دختر، زن یا شوهر - اگر مسلمان بودند، سهم خود را از میراث خواهند داشت و الا کافر از مسلمان ارثی نمی‌برد.

دلیل دوم: نصوص و روایات:

روایت‌های بسیاری از ائمه معصومین (ع) صادر شده که همگی بیانگر این نکته هستند که کافر از مسلمان، ارثی نمی‌برد. مجموعه این روایتهاست که اطلاق و عموم آیات ارث را مقید می‌سازد. به تعدادی از روایتها اشاره می‌کنیم:

الف) حسنة جميل و هشام

محمد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن جميل و هشام عن ابي عبدالله (ع) انه قال فيما روى الناس عن النبي (ص) انه قال: لا يتوارث اهل ملتين، قال (ع): نرثهم ولا يرثونا. ان الاسلام لم يرد في حقه الا شدة (حر عاملی / بی تا/ج ۱۷: ۳۷۷) : جميل و هشام در خصوص روایتی که مردم از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند که رسول خدا (ص) فرموده است: «پيروان دو دین (مختلف) از یکدیگر ارث نمی‌برند»، از امام صادق (ع) روایت می‌کنند که آن حضرت فرمود: ما از آنان (کفار) ارث می‌بریم، ولی آنان از ما ارث نمی‌برند. بدرستی که اسلام در حق او جز شدت و سخت‌گیری را، زیاد نکرده است. پس عبارت: لا يرثونا، در ارث نبردن کافر از مسلمان صراحت دارد.

ب) روایت عبدالرحمان بن اعین

محمد بن علي بن الحسين باسناده عن محمد بن سنان عن عبدالرحمن بن اعين عن ابي جعفر (ع) في النصرائي يموت وله ابن مسلم أيرثه؟ قال (ع): نعم، ان الله عز وجل لم يردنا بالاسلام الا عزاً. فنحن يرثهم و هم لا يرثونا (حر عاملی / بی تا/ج ۱۷: ۳۷۵): عبدالرحمان بن اعين از امام

باقر (ع) درباره فردی مسیحی که می‌میرد و فرزند مسلمان دارد، سؤال می‌کند که آیا آن فرزند از او ارث می‌برد؟ امام باقر (ع) فرمود: بله، خداوند بلند مرتبه با اسلام جز عزت ما را زیاد نکرده است. پس ما از آنان (کفار) ارث برده، ولی آنان از ما ارث نمی‌برند. عبارت «هَمْ لَا يَرِثُونَ» نیز بر ارث نبردن کافر از مسلمان، تأکید دارد.

ج) روایت ابی خدیجه

محمد بن علی بن الحسین بن علی الخزاز عن احمد بن عائد عن ابی خدیجه عن ابی عبدالله (ع) قال: لا يَرِثُ الْكَافِرُ الْمُسْلِمَ وَ لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَرِثَ الْكَافِرَ (حر عاملی / بی تا/ ج ۱۷: ۳۷۴): ابی خدیجه از امام صادق (ع) نقل نمود که آن حضرت فرمود: کافر از مسلمان ارث نمی‌برد و حق مسلمان است که از کافر، ارث برد. عبارت لایرث الکافر المسلم، نیز تصریح دارد که کافر از مسلمان ارثی نمی‌برد.

د) صحیحۀ ابی ولاد

محمد بن علی بن الحسین، باسناده عن الحسن بن محبوب عن ابی ولاد قال: سمعت ابا عبدالله (ع) يقول: المسلم يرث امرأته الذمیة و هی لا ترثه (حر عاملی / بی تا/ ج ۱۷: ۳۷۴): ابی ولاد می‌گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود: مرد مسلمان از همسر ذمی‌اش ارث می‌برد، ولی او از مسلمان ارثی نمی‌برد. این روایت از جهت متن و سند، معتبر و قوی است و در ارث نبردن ذمی (کافر) از مسلمان، نص است، «هی لا ترثه». همه این روایات مبین این مطلب بودند که وارث اگر کافر باشد، از مورث مسلمان ارثی نمی‌برد.

۲- ادله امامیه در ارث نبردن مسلمان از کافر

یکی از امتیازهای مذهب امامیه بر سایر مذاهب اسلامی، اعتقاد آن مذهب مبنی بر ارث نبردن وارث مسلمان از متوفای کافر می‌باشد. ورثه مسلمان نه تنها از کافر ارث می‌برد، بلکه وارثانی را که کافر هستند، از میراث ممنوع و محجوب می‌سازد. فقهای امامیه در این بخش هم به ادله‌ای استناد کرده‌اند که به تعدادی از آنها، اشاره می‌کنیم:

دلیل اول: ظواهر آیات ارث:

همان‌گونه که گفته شد آیات ارث در ارث بردن مردان و زنان و فرزندان ... عام هستند. از عمومیت آیات به اندازه‌ای که دلایل قطعی بر خروج برخی از افراد عام داشته باشیم، دست بر می‌داریم. بصورت طبیعی بقیه افراد عام، تحت عمومیت آیات باقی مانده و عام نسبت به آن افراد، حجت خواهد بود.

آیات ارث و اصل اولی بر این دلالت دارند که فرد نسبی یا سببی از فرد دیگر ارث می‌برد. خواه مورث، مسلمان باشد یا کافر و خواه وراثت، کافر باشند یا مسلمان. از این دلیل عام تنها موردی که با ادله قطعی - اجماع و سنت - خارج شده، موردی است که مورث، مسلمان باشد و وارث، کافر. پس از خروج این مورد، بقیه افراد عام؛ تحت دلیل عام باقی می‌مانند.

براین اساس می‌گوئیم اگر کافری بمیرد و وارث مسلمان داشته باشد، آن مسلمان از وی به دلیل عمومیت آیات ارث، ارث خواهد برد. این استدلال، مبنای نظریه بسیاری از فقهای امامیه در این مسأله می‌باشد (علم الهدی/۱۴۱۵: ۵۸۸؛ طوسی/۱۴۱۷/الخلاف/ج ۴: ۲۴؛ ابن ادریس/۱۴۱۰/ج ۳: ۲۶۷ و غیره).

دلیل دوم: نصوص و روایات

بیشتر روایاتی که در بخش قبلی ارائه گردید و روایات دیگر حاکی این مطلب هستند که وارث مسلمان از متوفای کافر ارث می‌برد. به تعدادی از آنها اشاره می‌نماییم:

الف) صحیحہ ابی ولاد

شیخ صدوق به سند خود از حسن بن محبوب و از ابی ولاد نقل می‌کند که ابی ولاد گفت: سمعتُ ابا عبد الله (ع) يقول: المسلم يرث امرأته الذمیة (حر عاملی/بی تا/ج ۱۷: ۷۷) ... شنیدم که امام صادق (ع) فرمود: مرد مسلمان از همسر ذمی خود ارث می‌برد.

ب) روایت ابی خدیجه

محمد بن علی بن الحسین عن الحسن بن علی الخراز عن احمد بن عائد عن ابی خدیجه عن ابی عبد الله (ع) قال: ... و للمسلم أن يرث الکافر (همان مدرک): ابی خدیجه از امام صادق (ع) روایت کرده که حضرت فرمود: ... حق مسلمان است که از کافر، ارث ببرد. در این روایت، ارث بردن مسلمان از کافر به عنوان یک حق، تلقی شده است.

ج) روایت محمدبن قیس

محمدبن علی بن الحسین باسناده عن عاصم بن حمید عن محمدبن قیس عن ابی جعفر (ع) قال: سمعته (ع) يقول: ... و یرثُ الْمُسْلِمُونَ الْیَهُودَ وَالنَّصَارَى (ع) (حر عاملی/بی تا/ج ۱۷: ۳۷۵): محمدبن قیس از امام باقر (ع) روایت کرده، می‌گوید: شنیدم که ایشان فرمود: ... مسلمانان از یهودی و مسیحی ارث می‌برند.

د) روایت ابی الاسود دُئلی

محمدبن علی بن الحسین باسناده عن ابی الاسود الدئلی انّ معاذبن جبل کان بالیمن فاجتمعوا الیه و قال: یهودیٌّ ماتَ و ترکَ أَخاً مُسْلِماً. فقال معاذ: سمعتُ رسولَ الله (ص) یقول: الاسلام یزید و لا ینقص فورث المسلم من أخیه الیهودی (حر عاملی/بی تا/ج ۱۷: ۳۷۶): ابوالاسود دئلی می‌گوید که معاذبن جبل در یمن بود. مردم به گرد او جمع شده، فردی گفت: یک نفر یهودی مرده و برادر مسلمانی باقی گذاشته است (چه کنیم؟) معاذ گفت: شنیدم که رسول خدا (ص) فرمود: اسلام، اضافه می‌کند و نمی‌کاهد. سپس معاذ به آن مسلمان از برادر یهودی‌اش، ارث داد.

نکته مهمی که تذکرش در اینجا لازم است، اینکه جملاتی که در مثل این روایت - اسلام یزید و لا ینقص - و روایات دیگر - انّ الاسلام لم یزده الا عزاً و ... - آمده، همگی آنها مبین این هستند که اگر قرار باشد کافری بمیرد و تمام وراثت کافرش از وی ارث ببرند ولی وارث مسلمانش به جهت مسلمان بودنش، از او ارث نبرد؛ در این صورت اسلام باعث نقصان وی شده و عزت و شرف او را زیاد نکرده است، در حالی که اسلام نه تنها از مسلمان چیزی را نمی‌کاهد، بلکه عزت و شرف و شدت وی را افزایش می‌دهد. به بیان دیگر، اگر بگوییم که وراثت مسلمان از متوفای کافر، ارث نمی‌برند - در صورتی که وراثت کافر از وی ارث می‌برند - لازمه این حرف، آن است که اسلام وارث را، مانع ارث بردن وی بدانیم، آن هم در جایی که کفر، مانع نیست و این لازم، لازم فاسد و باطل است. مگر می‌شود که کفر، مانع میراث نباشد، ولی اسلام، مانع آن باشد؟!!

به هر حال، مجموعه روایاتی که آورده شد، جملگی آنها شاهد بر این بودند که فرد مسلمان از میت کافر، ارث می‌برد.

گفتار پنجم: مانعیت کفر از توارث در مذهب حنفیه

فقهای حنفیه نیز معتقدند یکی از موانع ارث، کفر است. «سرخسی» می‌گوید: در این مطلب بین مسلمانان اختلافی نیست که کافر در هیچ حالتی از مسلمان ارث نمی‌برد و بنابر قول بیشتر صحابه — که مذهب فقها نیز همان است — مسلمان هم از کافر ارثی نمی‌برد (سرخسی ۱۴۰۶/ج ۳۰:۳۰). و «نظام» گفته است: اختلاف دین نیز از موانع ارث است. و مُراد از آن، اختلاف بین اسلام و کفر است، ولی اختلاف بین ادیان کفار — مانند یهودیت و مسیحیت — مانع ارث نیست. در حاشیه گفته ایشان «قاضی خان» می‌گوید: یکی از موانع ارث، اختلاف بین دو دین است. پس مسلمان از کافر و کافر از مسلمان، ارث نمی‌برد (شیخ نظام ۱۴۰۶/ج ۶: ۴۵۴).

ابن عابدین بیان کرده که موانع ارث، بر طبق کتاب «ردّ المختار» چهار چیز است که یکی از آنها، اختلاف ادیان است. نوه ایشان در آنجا حاشیه زده و گفته است: نویسنده بیان کرد که اختلاف دین از موانع ارث است، بدین شکل که یکی مسلمان و دیگری کافر باشد، زیرا کفار (ولو دین آنها متفاوت باشد) از یکدیگر ارث می‌برند (ابن عابدین ۱۳۸۶/ج ۶: ۷۶۶). «غنیمی» نیز در این باره می‌گوید: چهار گروه از یکدیگر ارث نمی‌برند... یکی از آنها، پیروان دو دین (مختلف) هستند؛ بین مسلمان و کافر هیچ توارثی نیست (غنیمی ۱۹۸۰/ج ۴: ۱۸۸).

با توجه به مطالب ذکر شده، روشن گردید که حنفیه کفر را مانع ارث دانسته، معتقدند که مسلمان از کافر و کافر از مسلمان، ارث نمی‌برد.

ادله حنفیه

بزرگان حنفیه برای اثبات مدّعی خود مبنی بر عدم توارث بین مسلمان و کافر، به قرآن و حدیث استدلال نموده‌اند. «سرخسی» می‌گوید: حجّت ما بر این مطلب، بیان پیامبر (ص) است که فرموده: لا یتوارث أهل ملّتين بشيءٍ لا یرث المسلم الكافر ولا یرث الكافر المسلم. پیروان دو دین از یکدیگر در هیچ چیزی ارث نمی‌برند. مسلمان از کافر و کافر از مسلمان، ارث نخواهد برد.

بعد ایشان اضافه نموده است: از حیث استدلال نیز می‌گوییم که خداوند متعال فرموده است: الذین کفّروا بغضهم اولیاء بعضٍ. (انفال / ۷۳): کسانی که کافر شدند، برخی از آنان اولیای دیگری هستند.

آیه در مقام نفی کردن ولایت در میان کفار و مسلمانان است. (ولایت در آیه، یا ولایت در ارث است و یا مطلق ولایت). اگر مراد از ولایت، ولایت در ارث باشد، پس آیه به این مطلب اشاره دارد که مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، و اگر منظور از ولایت، مطلق ولایت باشد، می‌گوییم که در ارث، ولایت وجود دارد، زیرا مورث در مال خود، ملکیت و حق تصرفی را باقی می‌گذارد و با وجود اختلاف دین، ولایت یکی بر دیگری اثبات نمی‌گردد (سرخسی/۱۴۰۶/ج ۳۰:۳۰).

همان‌گونه که ملاحظه گردید، ایشان مبنای میراث را ولایت می‌داند و معتقد شده که وقتی ورثه با مورث در دین اختلاف داشته باشند، بین آنها رابطه ولایت (ولایت) نخواهد بود؛ در نتیجه از میراث و توارث نیز، خبری نیست. باید گفت که این گفته سرخسی، صرف یک ادعاست. به کدامین دلیل شرعی و عقلی مبنای میراث، بودن رابطه ولایت در میان اشخاص است؟

گفتار ششم: مانعیت کفر از توارث در مذهب مالکیه

پیشوای مالکیه معتقد است که بین مسلمان و کافر، توارثی نیست. وی در ابتدا به ذکر روایات پرداخته، سپس می‌گوید: امری که نزد ما اجماعی است و سنتی که در آن هیچ اختلافی نیست و آنچه را که از بیان دانشمندان در شهرهای خودمان درک کردم، آن است که مسلمان از کافر به قرابت و ولاء و رحم ارث نبرده، کسی را از میراث خود، حجب نمی‌کند (یعنی با وجود ورثه مسلمان، وراثت کافر از متوفای کافر، ارث می‌برند). (اصبعی/۱۳۷۰/ج ۲: ۲۶).

«زرقانی» که روایات و مطالب مالک را شرح داده است، می‌گوید: مسلمان از کافر و کافر از مسلمان، ارث نمی‌برد (زرقانی/۱۴۲۴/ج ۳: ۱۴۲).

«ابن حجر» نیز همین نظریه را ابراز نموده، می‌گوید که بر مسلمان حرام است از کافر، ارث ببرد ولو آن کافر، پدرش باشد. این گفته، نظریه بیشتر دانشمندان است (عسقلانی/۱۴۲۴/ج ۳: ۲۲۶).

ادله مالکیه

مالک بن انس در این مسأله به چند روایت استدلال نموده است که آنها را ذکر می‌کنیم:

اول: حدیث أسامه بن زید

حدیثی یحیی بن مالک عن ابن شهاب عن علی بن حسین بن علی (ع) عن عمر بن عثمان بن عفان عن أسامه بن زید، أن رسول الله (ص) قال: لا يرث المسلم الكافر^۱: یحیی بن مالک ... از أسامه بن زید برایم حدیث کرد که رسول خدا (ص) فرمود: مسلمان از کافر، ارث نمی برد. زرقانی در این باره می گوید: متن حدیث نزد تمامی اصحاب و پیروان ابن شهاب، این گونه است: لا يرث المسلم الكافر ولا الكافر المسلم: مسلمان از کافر و کافر از مسلمان، ارث نمی برد. مالک بن انس آن حدیث را در کتاب خود تقطیع کرده و قصدش از این کار، رد کردن حدیث معاذ و معاویه ... بوده است (زرقانی/۱۴۲۴/ج ۳: ۱۴۲) (آنان حدیثی را نقل کرده اند که دلالت دارد مسلمان از کافر، ارث می برد).

دوم: حدیث علی بن ابی طالب (ع)

و حدیثی عن مالک عن ابن شهاب عن علی بن ابی طالب (ع) أنه أخبره أنما ورث أبا طالب عقيل و طالب و لم يرثه علی (ع) و قال: فلذلك تركنا نصيبنا من الشغب: مالک از ابن شهاب برایم حدیث کرد که علی (ع) به وی خبر داده که عقیل و طالب از ابوطالب ارث برده، ولی علی (ع) از ایشان ارث نبرده است و علی (ع) فرموده است که به همین جهت، ما سهم خود را از شعب - ابوطالب - رها نمودیم.

این روایت وقتی می تواند مستند مالک بن انس قرار گیرد که اثبات نماید: اولاً حضرت ابوطالب (ع) در حالت مشرک و کافر بودن از دنیا رفته است و ثانیاً عقیل و طالب که پس از مرگ ابوطالب (ع) زنده بوده اند، آنان در آن لحظه کافر بوده، و مسلمان نشده بودند تا آن دو بتوانند از ابوطالب (ع) ارث ببرند.

سوم: حدیث محمد بن اشعث

حدیثی عن مالک عن یحیی بن سعید عن سلیمان بن یسار أن محمد بن الأشعث أخبره أن عمه له يهودية أو نصرانية توفيت و أن محمد بن الأشعث ذكر ذلك لعمر بن الخطاب و قال له: من يرثها؟ فقال له عمر بن الخطاب يرثها أهل دينها. ثم أتى عثمان بن عفان فسأله عن ذلك. فقال له عثمان: أتراني نسيت ما قال لك عمر بن الخطاب؟ يرثها أهل دينها (اصبعي/۱۳۷۰/ج ۲: ۲۶): محمد بن اشعث به سلمیان بن یسار خبر داده که عمه ای یهودی یا مسیحی داشته که مرده بود. قصه او را برای عمر - خلیفه دوم - تعریف کرده و از وی پرسیده بود: چه کسی از وی

۱. این روایت را «مسلم» در جلد سوم کتاب «الفرائض» آورده است.

ارث می‌برد؟ و او جوابش داده بود که اهل دینش از وی ارث خواهند برد. سپس محمدبن اشعث نزد عثمان - خلیفه سوم - رفته و همین مسأله را از وی پرسیده و او در جوابش گفته بود: خیال کرده‌ای آنچه را که عمر به تو گفته، فراموش کرده‌ام؟ اهل دین وی از او ارث خواهند برد.

کیفیت استدلال به این حدیث آن است که بگوئیم: چون محمدبن اشعث مسلمان بوده، نمی‌توانسته است از عمه کافر ارث ببرد. از این رو، خلیفه دوم به وی گفته است که اهل دین عمه‌اش، از او ارث می‌برند. با توجه به مضامین روایات ذکر شده، معلوم می‌گردد که مالکیت معتقدند که بین مسلمان و کافر هیچ توارثی وجود ندارد.

گفتار هفتم: مانعیت کفر از توارث در مذهب شافعی

پیشوای شافعی‌ها می‌گوید: هیچ یک از افرادی که برایشان میراث تعیین گشته، ارث نمی‌برند، مگر آنکه دین وی و دین مورث یکی باشد... سنت پیامبر (ص) به این دلالت دارد که اگر دو دین در شرک و اسلام، باهم اختلاف داشتند، کسی که فریضه‌ای برایش معین شده، ارث نمی‌برد (شافعی/۱۳۹۳/ج ۴: ۷۲).

«شربینی» بیان می‌کند: پیروان دو دین مختلف، مانند اسلام و کفر، از یکدیگر ارث نمی‌برند... و در اینکه آیا مسلمان از کافر ارث می‌برد یا خیر، اختلاف هست، ولی اکثریت دانشمندان در آن مسأله نیز قائل به منع هستند (شربینی/بی تا/ج ۲: ۳۳).

«فیروز آبادی» هم گفته است: مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد؛ چه کافر، کافر اصلی باشد یا مرتد (فیروز آبادی/۱۴۱۴/ج ۲: ۳۳).

نویس دیگری نیز می‌گوید: موانع ارث پنج چیز است و اولین مانع، اختلاف در دین است و در آن چند مسأله است:

اول: مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد و در این مسأله بین نَسَب و مُعْتَق و زوج فرقی نیست... (نویس/۱۴۲۵/ج ۵: ۱۱۲).

«ماوردی» نیز پس از نقل مطالب شافعی، گفته‌های وی را تأیید کرده، آن رأی را به اکثریت دانشمندان، نسبت می‌دهد (ماوردی/۱۴۲۴/ج ۱۰: ۲۳۳).

شافعیه نیز مانند دیگر مذاهب اهل سنت معتقدند که بین مسلمان و کافر هیچ توارثی وجود ندارد.

ادله شافعیه

شافعیه در تأیید نظریه خود به سه روایت استدلال کرده‌اند:

اول: حدیث اسامه بن زید

شافعی این حدیث را با دو سند «ابن عیینه» و «مالک» نقل کرده است که: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: لَا يَرِثُ الْمُسْلِمُ الْكَافِرَ وَلَا الْكَافِرُ الْمُسْلِمَ (شافعی/۱۳۹۳/ج ۴: ۷۲): اسامه بن زید از پیامبر (ص) نقل نموده که آن حضرت فرمود: مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد. «ابن حزم» بیان می‌کند که این حدیث عامی است که تخصیص زدن آن جایز نیست (اندلسی/۱۴۰۸/ج ۸: ۳۳۷).

دوم: حدیث علی بن الحسین (ع)

و اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن علي بن الحسين (ع) أنما ورث اباطالب عقيل و طالب و لم يرثه علي (ع) و لا جعفر. قال: و لذلك تركنا نصيبنا من الشعب (شافعی/۱۳۸۳/ج ۴: ۷۲): مالک از ابن شهاب و او از علی بن الحسین (ع) برایم خبر داد که وی گفت: همانا عقیل و طالب از ابوطالب (ع) ارث بردند، ولی علی (ع) و جعفر از وی ارث نبردند و فرمود: بدین جهت ما نصیب خود را از شعب، رها نمودیم.

سوم: حدیث عبدالله بن عمر

روى عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده عبدالله بن عمر قال: قال رسول الله (ص): لا يتوارث أهل ملتين: عمرو بن شعيب از پدر و جدش - عبدالله بن عمر - روایت کرده که پیامبر (ص) فرمود: پیروان دو دین از یکدیگر ارث نمی‌برند.

«ماوردی» می‌گوید: از ژهری روایت شده که کافر از مسلمان و مسلمان از کافر در زمان پیامبر (ص)، ابوبکر، عمر، عثمان و علی (ع)، ارث نمی‌بردند. وقتی معاویه ولایت پیدا کرد، به مسلمان از کافر ارث داد. خلفای پس از او، همگی به روش وی عمل نمودند تا آنکه نوبت به عمر بن عبدالعزیز رسید. او سنت اولیه - ارث ندادن کافر به مسلمان - را احیا کرد. پس از وی، یزید بن عبدالملک به روش معاویه عمل نمود و زمانی که هشام بن عبدالملک به قدرت رسید،

سنت اولیه را انتخاب کرد (ماوردی/۱۴۲۴/ج ۱۰: ۲۳۳). به هر حال، بر اساس این سه دلیل شافعیه معتقد است که بین مسلمان و کافر، توارثی وجود ندارد.

گفتار هشتم: مانعیت کفر از توارث در مذهب حنبلیه

«ابن قدامه» می‌گوید: سه چیز مانع ارث است: ... اختلاف دین، پس کافر از مسلمان و مسلمان از کافر در هیچ حالتی ارث نمی‌برد (حنبل/۱۴۱۴/الکافی فی فقه الامام احمد). ایشان در نوشته دیگرش گفته است: کافر از مسلمان و مسلمان از کافر ارث نمی‌برد، مگر آنکه کافر، معتقد مسلمان باشد که در این صورت، مال او را به جهت «ولاء» - نه میراث - می‌گیرد. دانشمندان در این مطلب که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، اجماع دارند و اکثر فقها و علما معتقدند مسلمان نیز از کافر، ارث نمی‌برد ... احمد حنبل می‌گوید که میان مردم اختلافی نیست که مسلمان از کافر، ارث نمی‌برد (حنبل/۱۴۰۵/المغنی/ج ۶: ۲۶۴).

«بهوتی» هم در این باره بیان می‌کند که اختلاف دین از موانع ارث است. پس مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نخواهد برد، مگر با «ولاء» یا آنکه کافر، قبل از تقسیم میراث مسلمان، اسلام آورد (بهوتی/۱۴۱۴/ج ۴: ۵۷۲).

فقهای حنبلی نیز مانند سه مذهب دیگر اهل سنت این اعتقاد را دارند که بین مسلمان و کافر، توارثی نیست.

ادله حنبلیه

فقهای حنبلیه هم در تأیید گفته‌های خود به سه دلیل تمسک جسته اند:

دلیل اول: روایت أسامه بن زید

أسامه بن زید از رسول خدا (ص) نقل کرده که آن حضرت فرمودند: لا یرثُ الکافرُ المسلمَ ولا المسلمُ الکافرَ (حنبل/الکافی/ج ۲: ۳۱۱ و المغنی/ج ۲: ۲۴۶؛ بهوتی/۱۴۱۴/ج ۴: ۷۲): کافر از مسلمان و مسلمان از کافر ارث نمی‌برد.

دلیل دوم: روایت عبدالله بن عمرو

ابو داود به اسناد خویش از عمرو بن شعیب و او از پدر و از جدش - عبدالله بن عمرو - روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود: لا یتوارثُ أهلُ ملتینِ (حنبل/المغنی/ج ۶: ۲۴۶): پیروان دو دین از یکدیگر ارث نمی‌برند.

دلیل سوّم: قطع موالاتِ مسلمان از کافر

چون بین مسلمان و کافر هیچ‌گونه ولایتی - رابطه ولایتی - نیست، پس مسلمان از کافر و کافر از مسلمان، ارث نمی‌برد (حنبلّی/المغنی/ج: ۶: ۲۴۶).

جمع‌بندی مطالب

همه مذاهب پنجگانه اسلامی اجماع دارند که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، ولی در ارث بردن مسلمان از کافر با یکدیگر اختلاف دارند. امامیه اجماع دارد که مسلمان از کافر نه فقط ارث می‌برد، بلکه وراثت کافر را از میراث متوفای کافر، محجوب می‌کند. چهار مذهب اهل سنت همگی بر این باورند که مسلمان از کافر ارث نمی‌برد و ورثه‌های کافر را از ارث، حجب نمی‌نماید.

گفتار نهم: نقد برخی از ادله اهل سنت

همان‌گونه که ملاحظه گردید، چهار مذهب اهل سنت برای اثبات نظریه خود - در مجموع - به شش دلیل، استناد کرده‌اند:

۱. آیه ۷۳ سوره انفال: والذین کفروا بعضهم اولیاء بعض: کسانی که کفر ورزیدند، برخی از آنها اولیای دیگری هستند. «سرخسی» با این آیه استدلال نموده است که آیه در مقام نفی ولایت کافر و مسلمان است (نک: ص ۱۷ همین مقاله). این مطالب ایشان، اشتباه فاحشی است، زیرا آیه در مقام بیان اثبات ولایت کفار بر یکدیگر است، نه نفی ولایت کفار و مسلمانان. آیه فرمود: کسانی که کافرنند بعضی از آنها ولی دیگری هستند. آیه نسبت به نفی یا اثبات رابطه ولایتی مسلمان و کافر، ساکت بوده و از آن سخنی نگفته است.

۲. حدیث عبدالله بن عمر: قال رسول الله (ص): لا یتوارث اهل ملتین: پیروان دو دین از همدیگر ارث نمی‌برند. اهل سنت با این حدیث بر نفی توارث کفار و مسلمانان، استدلال نموده‌اند و گفته‌اند که کافر از مسلمان و مسلمان از کافر، ارث نمی‌برد (نک: ص ۱۷ و ۲۳ همین مقاله). جواب اول آنان این است که وقتی شافعی سند حدیث را نقل می‌کند، می‌گوید که جد عمرو بن شعیب، عبدالله بن عمر است (ماوردی/۱۴۲۴/ج: ۱۰: ۲۳۳) و وقتی حنبلیّه سند حدیث را ذکر می‌کنند، می‌گویند که جد وی، عبدالله بن عمرو است (حنبلّی/المغنی/ج: ۶: ۳۴۶). سؤال ما این است که بالاخره جد عمرو بن شعیب - که روایت را از ایشان نقل نموده است - چه کسی

است، عبدالله بن عُمَر یا عبدالله بن عَمْرُو؟ آیا آنها یک نفرند یا دو نفر؟ آیا هر دو ثقه و قابل اعتماد هستند؟ با تردید در راوی، روایت مجمل شده، قابل استناد نخواهد بود.

جواب دیگر آنان این است که بر فرض مخدوش نبودن سند روایت، متن روایت مدعای اهل سنت را مبنی بر ارث نبردن مسلمان از کافر، اثبات نمی‌کند. توضیح این مطلب آن است که «توارث» مصدر باب تفاعل است و باب تفاعل، دو طرفه است؛ پس معنی حدیث این خواهد شد که توارثی دو طرفه بین پیروان ادیان مختلف، وجود ندارد؛ یعنی این گونه نیست که هم مسلمان از کافر ارث ببرد و هم کافر از مسلمان. این روایت، نافی ارث بردن یک طرفه نیست. و این، همان نظریه امامیه است که می‌گویند توارثی (دو طرفه) بین کافر و مسلمان نیست، کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، ولی مسلمان از کافر، ارث می‌برد. پس این روایت مؤید نظریه امامیه است، نه اهل سنت. این نقد را بیشتر فقهای امامیه بر اهل سنت، وارد کرده‌اند (ابن ادریس/۱۴۱۰/ج ۳: ۲۶۷؛ سبزواری/بی تا: ۸۹؛ طباطبایی/۱۴۰۴/ج ۲: ۳۳۵ و غیره).

۳. حدیث علی بن ابی طالب: اَمَّا وَرَثَ ابِطَالِبٍ عَقِيلٌ وَ طَالِبٌ وَلَمْ يَرِثْهُ عَلِيٌّ (ع) وَلَا جَعْفَرٌ قَالَ: وَ لَذَلِكَ تَرَكْنَا نَصِيْبَنَا مِنَ الشَّعْبِ: هَمَانَا عَقِيلٌ وَ طَالِبٌ، وَ ارْثَ ابِطَالِبٍ شَدْنَدَ وَ عَلِيٌّ (ع) وَ جَعْفَرٌ اَزْ وِیْ ارْثٍ نَبْرَدْنَد. فرمود: بدین جهت ما سهم و نصیب خود را از شعب (ابوطالب) رها نمودیم.

به این حدیث هم، سه اشکال اساسی وارد است که باعث می‌گردد حدیث، حجیت نداشته باشد و نتواند مدرک ارث نبردن مسلمان از کافر، قلمداد گردد.

اشکال اول: این حدیث وقتی می‌تواند مدرکی برای ارث نبردن مسلمان از کافر باشد که اثبات گردد جناب ابوطالب تا وقت رحلت خود، مسلمان نشده است، در حالی که مشرک بودن پدر علی (ع) - حضرت ابوطالب - از اتهام‌های اثبات نشده دشمنان امیرالمؤمنین (ع) است. پیرامون ایمان ابوطالب (ع) کتاب‌های بسیاری نگاشته شده که باید به آنها مراجعه شود.

اشکال دوم: آیات ارث که بیانگر نظام قوانین اسلامی ارث است، در مدینه نازل شده است.

در فضای مکه بنا به نقل مورخان و مفسران، طبق رسم جاهلیت میراث به اشخاص داده می‌شد؛ آن هم اشخاصی که مذکر و بالغ بوده، قدرت سواری و جنگاوری داشته باشند (فروخ/۱۹۴۸: ۱۵۸؛ علی/۱۳۷۹: ۵؛ ۵۶۲؛ طبرسی/۱۳۷۹: ۵؛ ج ۵: ۳۲؛ طوسی/البیان فی تفسیر القرآن/ج ۳: ۱۲۰؛ طبری/۱۴۲۱/ج ۴: ۲۶).

ابوطالب پس از گذراندن دوره سختی و گرسنگی در شعب و محاصره همه جانبه قریش، با تن رنجور و پیروزمندانه به همراه پیامبر (ص) و مسلمانان از شعب به مکه برگشت و مدتی بعد - در همان سال دهم بعثت - چشم از جهان فرو بست. بنا به گفته مورخان علی (ع) ۲۵ یا ۳۰ سال پس از عام الفیل به دنیا آمده است. با احتساب این تاریخ، سن آن حضرت به هنگام رحلت پدر، ۲۰ یا ۲۵ سال بوده است. جوان بیست و چند ساله در عرف آن روز و امروز، کودک نیست تا از اموال پدر، ارثی به او ندهند. علی (ع) قدرت جنگیدن و حمل سلاح را در آن لحظه داشته‌اند و علی القاعده باید ایشان از میراث پدر، بهره‌مند شده‌باشند.

اشکال سوم: در متن این روایت، عبارتی است که ادعای ائمه چهارگانه اهل سنت را مبنی بر ارث نبردن مسلمان از کافر رد کرده، نظریه امامیه را تأیید می‌نماید، و آن، این عبارت است: و لذلک ترکنا نصیبنا من الشعب: بدین جهت ما سهم و نصیب خود را از شعب، رها نمودیم. تعبیر «نصیبنا» بیان کننده این نکته است که علی (ع) از پدرشان ابوطالب، نصیب خود را برده‌اند. اگر ایشان از پدرش ارث نمی‌برد، این تعبیر وجهی نداشت. پس ایشان سهم ارث خود را از میراث پدر برده، ولی بنا به دلایلی تمایلی به احقاق حق خود و باز پس گیری سهم خود از شعب نداشته‌اند.

۴. حدیث محمد بن اشعث: ... عن سلیمان بن یسار ان محمد بن الاشعث اخبره ان عمه له یهودیه او نصرانیة توفیت و ان محمد بن الاشعث ذکر ذلك لعمر بن الخطاب و قال: من یرثها؟ فقال عمر بن الخطاب: یرثها اهل دینها... (اصبعی/۱۳۷۰/ج ۲: ۲۶). محمد بن اشعث به سلیمان بن یسار خبر داده است که عمه‌ای یهودی یا مسیحی داشته و مرده بود. از عمر پرسیده بود که چه کسی از وی ارث می‌برد؟ عمر گفته بود: پیروان دین وی از او ارث می‌برند. .. (یعنی محمد بن اشعث که مسلمان بوده، ز وی ارث نمی‌برد). این حدیث، طبق مبانی اهل سنت که صحابیان پیامبر (ص) را عادل می‌دانند و به گفته‌های آنها عمل می‌کنند، حجیت دارد و می‌تواند دلیل آنها بر ارث نبردن مسلمان از کافر باشد، ولی طبق مبانی امامیه، صحابی با غیر صحابی فرقی نداشته، همگی باید گفتار خود را به یکی از معصومین (ع) مستند سازند. شاید این گفته خلیفه دوّم، اجتهاد شخصی وی بوده است و اجتهاد او برای دیگری، اعتباری ندارد.

۵. حدیث أسامه بن زید: ان رسول الله قال (ص): لا یرث المسلم الكافر و لا الكافر المسلم: أسامه بن زید روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود: مسلمان از کافر و کافر از مسلمان، ارث نمی‌برد. تنها دلیل مهم و قابل اعتماد اهل سنت که آن را به پیامبر (ص) مستند می‌سازند، همین روایت أسامه بن زید است.

اما جواب ما به این روایت آن است که اسامه بن زید کسی است که نبی گرامی اسلام (ص) چند روز قبل از وفات خود، او را فرمانده سپاه نمود و به همه صحابیان و مسلمانان - غیر از علی (ع) - دستور داد که تحت فرماندهی وی، از مدینه به سمت منطقه مرزی تبوک حرکت کنند. بنا به گفته مورخان، وی در آن لحظه هجده سال داشت (حداکثر بیست سال). همین سن کم او، اعتراض بسیاری از صحابیان را باعث شد که وی جوان است و تجربه جنگی ندارد و ... از این رو، از دستورها و گفته‌های وی تخلف کردند.

حال چه شده است که گفته او در مسأله ارث نبردن مسلمان از کافر، حجیت پیدا کرده و مبنای فتوی و عمل بسیاری شده است؟ ما از زمان این گفته پیامبر (ص) که اسامه بن زید آن را شنیده و بعد نقل کرده است، اطلاعی در دست نداریم. اگر پیامبر (ص) در سال دوم هجری این مطلب را فرموده باشند، سن اسامه بن زید در آن لحظه، ده سال بیشتر نخواهد بود. همه علمای رجال قائلند که حافظ بودن و ضابط بودن از شرایط راوی است. آیا بچه ده ساله، قوه حفظ و ضبط دقیق روایات را دارد؟ آیا ممکن است فقط با یک روایت - آن هم روایتی که ناقل آن، قوتی در حفظ و ضبط آن ندارد - آیات ارث را که مطلق و عام بودند، مقید نمود؟

۶. قطع موالات کافر و مسلمان: برخی مدعی شده بودند که میان مسلمان و کافر هیچ رابطه ولایی وجود ندارد (سرخسی/۱۴۰۶/ج ۳۰:۳۰؛ حنبلی/المغنی/ج ۶: ۲۴۶). آنها بر طبق آن بیان نتیجه‌گیری کردند که مسلمان از کافر و کافر از مسلمان، ارث نمی‌برد.

جواب آنها این است که گفته شما که آن را به عنوان دلیلی مستقل ذکر کرده‌اید - بین کافر و مسلمان، ولایتی نیست - صرف ادعاست، مطلبی است که باید آن را اثبات کنید. به کدام دلیل شما استدلال می‌کنید که مبنای ارث، ولایت است، تا پس از آن استنتاج شود که چون بین کافر و مسلمان، ولایتی نیست، پس آن دو از یکدیگر ارث نمی‌برند؟!

نتیجه‌گیری:

همه مذاهب پنجگانه اسلامی بر این باورند که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد و کفر، یکی از موانع ارث است، ولی امامیه بر این عقیده است که مسلمان از کافر ارث می‌برد و وراثت کافر را از میراث ممنوع می‌کند. آنان برای اثبات نظریه خود به آیات و روایات فراوانی استدلال می‌کنند که بخشی از آنها، آورده شد.

برعکس امامیه، همه مذاهب اهل سنت این اعتقاد را دارند که بین مسلمان و کافر توارثی نیست و مسلمان از کافر، ارث نمی‌برد. آنان نیز برای اثبات ادعای خود به دلایلی تمسک کرده‌اند که تمامی آنها، طرح گردید و اکثر آنها، پاسخ گفته شد. تنها دلیل مهم و روشن آنها در این مسأله، روایت أسامه بن زید بود که اگر اشکالی که گرفته شد، وارد باشد؛ عقیده آنان در این مسأله عقیده‌ای بدون دلیل خواهد بود.

فهرست منابع

- فارسی -

- ابن عابدین (۱۳۸۶ق). حاشیه ردّ المختار علی الدرالمختار، بیروت: انتشارات دارالفکر، چاپ دوم.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۵ق). لسان العرب، قم: نشر ادب الحوزه، چاپ اول.
- اردبیلی، احمد (مقدّس). (۱۴۱۴ق). مجمع الفائده والبرهان، قم: انتشارات مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول.
- اندلسی، ابن حزم (۱۴۰۸ق). المحلّی بالآثار، بیروت: انتشارات دارالکتب العلمیه.
- امام خمینی، روح الله (بی تا). تحریر الوسیله، قم: انتشارات دارالکتب العلمیه.
- امامی، حسن (۱۳۶۶ش). حقوق مدنی، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامیّه، چاپ چهارم.
- قرآن کریم
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق). العین، قم: انتشارات هجرت، چاپ دوم.
- عسکری، ابوهلال (۱۴۱۲ق). معجم الفروق اللغویه، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزة علمیه قم، چاپ اول.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (بی تا). قاموس المحيط، بیروت: انتشارات دارالعلم للجميع.
- فتح الله، احمد (۱۴۱۵ق). معجم الفاظ الفقه الجعفری، دمام: انتشارات المدوخل، چاپ اول.

- بحرانی، میثم بن علی بن میثم. (۱۴۰۶ق). قواعد المرام فی علم الکلام، قم: انتشارات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، چاپ دوم.
- قلعجی، محمد. (۱۴۰۸ق). معجم لغة الفقهاء، بیروت: انتشارات دارالفنایس، چاپ دوم.
- جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۴۰۷ق). الصحاح تاج اللغه و صحاح العربیه، بیروت: دارالعلم للملایین، چاپ چهارم.
- سعدی، ابوحیب. (۱۴۰۸ق). القاموس الفقہی، دمشق: انتشارات دارالفکر، چاپ دوم.
- حلّی، جعفر بن الحسن (محقق). (۱۴۰۹ق). شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، تهران: انتشارات استقلال، چاپ دوم.
- حلّی، حسن بن یوسف (علامه). (۱۴۱۳ق). قواعد الاحکام، قم: انتشارات مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول.
- نراقی، احمد بن محمد (محقق). (۱۴۱۳ق). مستند الشیعه فی احکام الشریعه، قم: انتشارات مؤسسه ال بیت، چاپ اول.
- رضوانی، علی اصغر. (۱۳۸۴ش). شیعه شناسی، تهران: انتشارات مشعر، چاپ دوم.
- طباطبائی، محمد کاظم. (۱۴۰۹ق). العروة الوثقی، بیروت: انتشارات مؤسسه الاعلمی، چاپ دوم.
- خرسان، محمد علی. (۱۴۲۴ق). محاضرات فی الموارث، قم: انتشارات مؤسسه السبطين العالمیه، چاپ اول.
- سبحانی، جعفر. (۱۴۰۹ق). الايمان والكفر فی الكتاب والسنة، قم: انتشارات مؤسسه الامام الصادق (ع).
- قمی، علی بن بابویه. (۱۴۰۶ق). فقه الرضا (ع)، مشهد: انتشارات المؤتمر العالمی للامام الرضا (ع)، چاپ اول.
- صدوق، محمد بن علی بن الحسین. (۱۴۱۵ق). المقنع، [بی جا]: شارات مؤسسه الامام الهادی (ع).
- سید مرتضی، علی بن الحسین. (۱۴۱۵ق). الانتصار، قم: انتشارات مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول.
- حلبی، ابوالصلاح. (۱۴۰۳ق). الکافی فی الفقه، اصفهان: انتشارات مکتبه امیر المؤمنین (ع)، چاپ اول.

- سلار، حمزه بن عبدالعزيز. (١٤١٤ق). المراسم العلوية في الاحكام النبوية، [بى جا]: انتشارات مجمع جهانى اهل بيت (ع).
- طوسى، محمدبن الحسن. (١٤١٧ق). الخلاف، قم: انتشارات مؤسسه النشر الاسلامى، چاپ اول.
- ----- (١٣٨٧ق). المبسوط فى فقه الاماميه، [بى جا]: انتشارات المكتبة المرتضويه، چاپ اول.
- قاضى، ابن براج. (١٤٠٦ق). المهذب، قم: انتشارات مؤسسه النشر الاسلامى.
- طوسى، ابن حمزه. (١٤٠٨ق). الوسيله الى نيل الفضيله، قم: انتشارات مكتبة السيد المرعشى، چاپ اول.
- حلى، ابن ادریس. (١٤١٠ق). السرائر، قم: انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ دوم.
- حلى، يحيى بن سعيد. (١٤٠٥ق). الجامع للشرايع، [بى جا]: انتشارات مؤسسه سيد الشهداء.
- حلى، ابن فهد. (١٤١٢ق). المهذب البارع فى شرح المختصر النافع، قم: انتشارات مؤسسه النشر اسلامى.
- مكى، محمدبن جمال الدين (شهيد اول). (١٤١٤ق). الدروس الشرعيه، قم: انتشارات مؤسسه النشر الاسلامى، چاپ اول.
- -----، (١٤١٢ق). اللمعة الدمشقيه، قم: انتشارات مؤسسه النشر الاسلامى، چاپ اول.
- عاملى، زين الدين (شهيد ثانى). (١٤١٠ق). الروضه البهيّه فى شرح اللمعة الدمشقيه، قم: انتشارات داورى، چاپ اول.
- سبزوارى، محمدباقر. (بى تا). كفايه الاحكام، اصفهان: انتشارات مدرسه صدر مهدوى.
- طباطبايى، على. (١٤٠٤ق). رياض المسائل فى بيان الاحكام بالدلائل، قم: انتشارات مؤسسه ال البيت (ع).
- نجفى، محمدبن الحسن. (١٣٦٢ش). جواهرالكلام فى شرح شرايع الاسلام، تهران: انتشارات دارالكتب الاسلاميه، چاپ دوم.
- خويى، ابوالقاسم. (١٤١٠ق). منهاج الصالحين، قم: انتشارات مدينه العلم، چاپ بيست و هشتم.
- حرّ عاملى، محمدبن الحسن. (بى تا). وسائل الشيعه الى تحصيل مسائل الشريعه، بيروت: انتشارات داراحياء التراث العربى.

- سرخسی، شمس‌الدین. (۱۴۰۶ق). المبسوط، بیروت: انتشارات دارالمعرفة، چاپ سوم.
- شیخ نظام و عدّه‌ای. (۱۴۰۶ق). الفتاوی الهندیّه، بیروت: انتشارات داراحیاء التراث العربی، چاپ چهارم.
- غنیمی، عبدالغنی. (۱۹۸۰م). اللّباب فی شرح الكتاب، بیروت: انتشارات مكتبة العلمیة.
- اصبعی، مالک بن انس. (۳۷۰ق). الموطأ، [بی جا]: انتشارات داراحیاءالکتب العربیة.
- زرقانی، محمد بن عبدالباقی. (۱۴۲۴ق). شرح الزرقانی، بیروت: انتشارات دارالفکر.
- عسقلانی، احمد بن محمد بن محمد بن حجر. (۱۴۲۴ق). ابانة الاحکام، بیروت: انتشارات دارالفکر، چاپ اول.
- شافعی، ابن ادريسو. (۱۳۹۳ق). الأم، بیروت: انتشارات دارالمعرفة، چاپ دوم.
- شریب، محمد. (بی تا). الاتناع فی جلّ الفاظ ابی الشجاع، بیروت: انتشارات دارالخیر.
- فیروزآبادی، ابراهیم. (۱۴۱۴ق). المهذب فی فقه الامام الشافعی، بیروت: انتشارات دارالفکر.
- نووی، یحیی بن شرف. (۱۴۲۵ق). روضة الطالبین و عمدة المفتین، بیروت: انتشارات دارالفکر.
- ماوردی، علی بن محمد. (۱۴۲۴ق). الحاوی الکبیر، بیروت: انتشارات دارالفکر، چاپ اول.
- حنبلی (مقدسی)، عبدالله بن قدامة. (۱۴۱۴ق). الکافی فی فقه الامام احمد، بیروت: انتشارات دارالکتب العلمیة، چاپ اول.
- -----، المغنی. (۱۴۰۵ق). بیروت: انتشارات دارالفکر، چاپ اول.
- بهوتی، منصور بن یونس. (۱۴۱۴ق). کشف القناع، بیروت: انتشارات دارالکتب العلمیة، چاپ اول.
- فروخ، عمر. (۱۹۴۸م). تاریخ الجاهلیة، بیروت: انتشارات دارالعلم للملایین، چاپ دوم.
- علی، جواد. (۱۳۷۹ق). المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت: انتشارات داراحیاء التراث العربی، چاپ دوم.
- طبرسی، فضل بن الحسن. (۱۳۷۹ق). مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: انتشارات داراحیاء التراث العربی.

۱۵۰ پژوهش حقوق و سیاست / سال یازدهم، شماره ۲۶، بهار و تابستان ۱۳۸۸

- طوسی، محمدبن الحسن. (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن، قم: انتشارات مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول.
- طبری، محمدبن جریر. (۱۴۲۱ق). جامع البیان عن تأویل ای القرآن، بیروت: انتشارات دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.